روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۲۵ اسفند ۱۳۹۷ • ۹ رجب ۱۴۴۰ • ۱۶ مارس ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۹۱ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۳ • اذان مغرب ۱۸:۰۸ • اذان صبح‌فردا ۴:۵۰ • طلوع آفتاب ۶:۱۳

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون و سوفیا

توصیه‌هایی برای پدران و مادران آماتور-۹

کارت‌کش!

پوریا عالمی

• بدترین مرحله زایمان چیست؟ خود زایمان.

شما کیسه آب پاره شده، می‌رسی بیمارستان و منتظری مثل فیلم‌ها، پرستارها بدوند زائو را بغل کنند و دکتر بیاید زائو را ویزیت کند که می‌بینید توی ایران از این خبرها نیست. یک آقایی با کراوات ایستاده جلوی در. (توی ایران دکترها، لابی‌من‌ها و آسانسورچی‌ها کراوات می‌بندند).

خلاصه می‌گویید اورژانسی هستید، طرف می‌گوید مریض خودش برود تو! شما اگر بخواهید همراه مریض بروید تو، تا ۵۰ تومن نسلفید، نگهبان دست از نگهبانی‌اش برنمی‌دارد. دم آسانسور هم همین است، تا پول ندهید، طرف دکمه لامصب را نمی‌زند. حالا رسیدید به اورژانس، یکهو یکی می‌گوید: ببینم، بیمه دارید؟

یک‌طوری می‌گوید بیمه دارید که شما شرمنده می‌شوید نکند بیمه‌داشتن چیز ضایعی باشد. آرام می‌گویید ببخشید بی بی بی مه؟ نمی‌دانم مریضی جنسی است؟ من زیر زانوی چپم یک جوش چرکی زده، نشان بدهم؟

طرف یک کاغذ می‌دهد دستتان و می‌گوید: صندوق. شما می‌گویید مگه فست‌فوده؟ صندوق چیه؟ چیپس و پنیر که سفارش ندادیم، زائو آوردیم اورژانسی. خلاصه می‌روید دم صندوق. می‌بینید دم صندوق مردم دارند گریه می‌کنند و صندوقچی را به جان رئیس بیمارستان قسم می‌دهند که تخفیف بدهد یا قسطی حساب کند یا قبول کند مریض را بستری کنند و اینها فردا پول بیاورند، ولی صندوقچی بیمارستان‌های ایران، مثل صندوق ذخیره ارزی و صندوق بانک مرکزی و ملی و چی و چی نیست که حساب‌کتاب نداشته باشد.

خلاصه نوبت شما می‌شود و طرف می‌گوید ۱۰ تومن بده. شما می‌گویی پول خرد ندارم! طرف می‌گوید الاغ! ۱۰ میلیون گفتم. شما می‌گویی مریض من اورژانسی است. طرف می‌گوید پس ۲۰ تومن بده. شما می‌گویی شما مریض را ببرید اتاق عمل، من برم پول بیارم. طرف می‌گوید مالیدی. شما می‌گویی مریض را گرو نگه دارید! بیمارستان می‌گوید ما الان شونزده‌تا مریض توی انباری داریم که همراهانشان رفتند پول بیاورند و دیگر برنگشتند!

خلاصه بیمارستان قبول می‌کند شما شیش تومن الان بدهی دکتر شیکم را باز کند، همان‌طوری باز نگه می‌دارد تا بروی باقی پول را بیاوری!

بعد در این لحظه اشک در چشم‌هات حلقه می‌زند و کارت بانک را از جیب می‌کشی بیرون که صندوقچی داد می‌زند: مسخره کردی ما رو؟ کارت می‌کشی؟ کارت‌کش!

شما می‌گویید چی شده؟ کارت‌کشیدن مگر فحش ناموسی است؟

صندوقچی می‌گوید: فقط پول نقد! توی گونی! شماره سریالش هم نباید قابل پیگیری باشد!

...

خلاصه شما شبانه باید ۳۰۰ تا عابربانک بروی و ۲۰۰ تومن، ۲۰۰ تومن پول نقد بگیری تا بیایی بیمارستان که اوکی کند پای مریضت به تخت «اورژانس» باز شود.

فردا لحظه عمل را توضیح می‌دهیم.

میدون و سوفیا (پدر و مادر توصیه‌های غیرعلمی، اما کاربردی و باحال در کل جهان و ایران و حومه)

کارتون خواب

کینو

یادداشت

کشتار بندگان خدا در خانه خدا

غلام‌رضا امامی

وین زمان فکرم این است که در خون برادرهایم / بی‌گنه غلتان در خون / ناروا در خون پیچان / دل فولادم را رنگ کند دیگرگون / نیما

بیش از ده‌ها کشته و زخمی در پخش زنده در نیوزیلند به خاک و خون غلتیدند. بیش از ۴۰ نفر در نیوزیلند به خاک و خون غلتیدند. سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت. تنها گناهشان این بود که مسلمان بودند و جمعه‌ای در خانه خدا به ستایش و پرستش وی به نماز ایستاده بودند. جنون و جهل و جنایت بر نفرت ریشه می‌گستراند، مذهب نمی‌شناسد؛ چه داعیان خشم و خشونت و خون باشند، داعشیان و طالبان که نام مسلمان بر خویش می‌نهند و چه جانیان مسیحی‌نام که جز «خویش» همه را دشمن می‌انگارند- هیتلر مسیحی بود؟ بن لادن مسلمان؟_ وقتی که فرشته عشق و صلح از پنجره بیرون رود دیو نفرت و جنگ از در سر برمی‌آورد. هنگامی که در دل «خودی» و «غیرخودی» پدید آید، خود را «حق» بینگارد و همه را جز خود و اندیشه خود دشمن بداند؛ این‌گونه حمام‌های خون به راه می‌افتد. چه در کلیسای قبطی‌های مصر و چه در مسجد مسلمانان نیوزیلند.

خانم‌ها... آقایان

ما به یک خانه‌تکانی اندیشه‌ها نیازمندیم... رها کنید، دیوارها و دروغ‌ها و دشمنی‌ها را در درون و بیرون.

به که باید تسلیت گفت: به والا پیامبر محمد که در سوگ مسیحیان می‌گرید؟ به مسیح که در کنار کشتار مسلمین اشکش روان است؟ به موسی که در غم و مرگ فلسطینیان سینه‌چاک می‌دهد؟ کشتار مسلمانان میانمار در سرزمینی رخ می‌دهد که بانویی مدال صلح بر سینه آویخته در سرزمینی که مسلمانان خانه و کاشانه‌شان سوزانده می‌شود و بودا از این جنایت شرمگین است. به نام بودا بچه‌ها کشته شوند؟ بشکنیم دیوارهای نفرت و جدایی را، بسازیم با خشت مهر پل‌های دوستی و عشق را، زیر این گنبد آسمانی و بر زبر این زمین سبز، این سروده شاعر پارسی، ناصرخسرو علوی را سر دهیم و باهم بخوانیم

خلق همه یکسره نهال خدایند / هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بشکن / خون به ناحق نهال کندن اوی است / دل ز نهال خدای کندن برکن

آکادمی

آنچه رخ داد، آنچه رخ نداد

بابک زمانی

رئیس انجمن سکته مغزی

هر سال در ملتقای دو سال از آنچه باید رخ می‌داد و نداد، آنچه آرزو بود و حسرت شد، در تلاش برای آنکه هنوز آرزو بماند سخن می‌گفتیم. از سیستم سلامت علمی و روزآمدی برای همه. امسال اما باید از آنچه رخ داد، اما آرزو می‌کردیم رخ ندهد صحبت کرد؛ وقایعی که نشانه‌هایی نگران‌کننده از روندی بحرانی بودند و تنها می‌توان امیدوار بود وقایعی بدتر از این رخ ندهد.

رئیس معنوی جامعه پزشکی که سال قبل با انتخابش به سمت ریاست سازمان نظام پزشکی، موجی از امیدواری در میان پزشکان ایجاد شده بود، به‌ناگاه استعفا داد، بر استعفای خود ماند و رفت. مهم‌ترین معنای این استعفا، لاعلاج به‌نظررسیدن سیستم سلامت کشور بود؛ پیامی بود به جامعه برای اقدامی عاجل.

سال نو را در حالی آغاز می‌کنیم که برای ویزیت یک متخصص جوان داخلی در یک بیمارستان دانشگاهی بیمه‌ها رقمی کمتر از ۲۰ هزار تومان می‌پردازند. این بیمارستان‌ها باید با همین پرداخت‌ها و پرداخت‌هایی مشابه آن اداره شوند؛ پرداخت‌هایی آن هم با تأخیر چندماهه. پرداخت‌هایی که تغییرات عظیم نرخ دلار و تمام نرخ‌های وابسته به آن کوچک‌ترین تأثیری بر آنها نمی‌گذارند. چنین مشکلاتی مبنای اقتصادی هر کاری را مختل و خود آن کار را دچار بحران می‌کند. سیستم سلامت هم بر همین منوال دچار بحران است، با این تفاوت که بسیاری از مردم حتی از وجود چنین بحرانی بی‌اطلاع هستند که هیچ، اصلا مبنای اقتصادی کار پزشکی را نادیده می‌گیرند. دکتر هاشمی، وزیر بهداشت، در آخرین ماه‌های سال استعفا داد. مبنای استعفا هرچه بود، بی‌تردید نشانه‌ای بود از مشکلاتی که در برابر طرح تحول سلامت پدید آمده بود. طرح تحول سلامت قرار بود مایه امیدواری مردم و پزشکان به سیستم بهداشتی، درمانی کشور باشد و در ابتدا هم واقعا چنین بود. پزشکان جوان در مناطق دوردست در عمل، مدتی دریافت‌های بهتری داشتند و بار هزینه‌های درمانی از دوش مردم کاسته شده بود، اما بعد معلوم شد این آتش بازی پنبه است، بسیار خوش‌رنگ و زودسوز، اما با عمری کوتاه! رفته‌رفته باز بیمه‌ها بدهکار بیمارستان‌ها شدند و چرخ تحول از چرخش ماند. این کشمکش طولانی با استعفای وزیر به اوج خود رسید. آیا این طرح از ابتدا هم بر مبنای سنجیده بنا نشده و کلیدی‌ترین گره‌های سلامت را ندیده بود؟ یا اینکه بحران اقتصادی موجود در جامعه آن را به لرزه درآورد؟ یا هر دوی این احتمالات در کار بود؟ درهرحال می‌شد تصور کرد که در غیاب این دو عامل طرح تحول می‌توانست به شیوه‌ای دیگر و با حل کلیدی‌ترین و پیشینی‌ترین مشکلات سلامت و تلاش در اصلاح زیرساخت اقتصادی سلامت باعث امیدواری بیشتری شود. بحران سیستم سلامت در آستانه سال جدید در مرحله خطرناکی است. خطرناک‌ترین وجه این بحران آن است که برخلاف سایر مسائل و مشکلات اجتماعی در نظرگاه و در عرصه عمومی عیان نیست و به شکل باورنکردنی‌ای این عرصه (سوای عرصه خصوصی؛ یعنی جامعه پزشکی) نسبت به آن بی‌تفاوت است و آن را تنها و تنها نتیجه کار پزشکان می‌داند و از افراد انتقاد می‌کند. صدای درخواست اصلاح «سیستم» سلامت از خارج از جامعه پزشکی به گوش نمی‌رسد و نه‌تنها این، بلکه برخی مسئولان سیستم سلامت هم در این دیدگاه اشتراک دارند. با دو مثال از اخبار اخیر رسانه‌ها این موضوع را می‌توان بهتر نشان داد. اول سرمقاله یک روزنامه کثیرالانتشار اختصاص می‌یابد به شرح‌حال یک بیمار از زبان یک انسان فرهیخته که در همان شرح‌حال بحران‌های عمیق سیستم اجتماعی سلامت موج می‌زنند، اما به شکلی بدیهی از آنها عبور می‌کنند و تنها اعتراض به برخورد غیردوستانه یا غیرمحترمانه پزشک محدود می‌شود (که آن هم قابل انتقاد است)، چرا بیمارستان‌های دولتی کیفیاتی ندارند که بیمار برگزینند؟ چرا پزشک انتخاب‌شده در آن بیمارستان دولتی عمل نمی‌کند یا مستقلا عمل نمی‌کند؟ چرا در بیمارستان‌های دولتی برای چنین عمل مهمی وقت طولانی می‌دهند؟ بیمارانی که مطلقا امکان تهیه پول ندارند چه باید بکنند؟ همه با چشم‌های نشسته بدیهی هستند و عادت شده! تنها طبیب باید خوش‌اخلاق باشد. دوم در بحث درباره عوارض کارهای جراحی در نگاه یک مسئول عالی‌رتبه هم نقش سیستم در کنار نقش فرد به چشم نمی‌آید. حال آنکه در همین عوارض جراحی هم عوامل عمومی؛ از امکانات و قواعد اتاق عمل تا نحوه کار و حتی روحیه پرسنل که خود آن مسئول متولی آنهاست، تأثیری حداقل به اندازه مهارت جراح دارند.

در سال جدید تنها می‌توان آرزو کرد بحران سیستم سلامت نهایتا در نظرگاه عمومی به‌عنوان یک موضوع اقتصادی- اجتماعی نظیر سایر مسائل اجتماعی مورد رؤیت قرار بگیرد که تنها با چنین رویدادی است که مسئولان هم می‌توانند از نقطه‌نظرات غیرکارشناسی دور شده و به درخواست‌های اصولی عمومی تن در دهند.

رسانه

کلیشه‌های رسانه‌ای و کشتار جمعی نیوزیلند

قبل از اینکه دستتان را برای تماشای فیلم کشتار جمعی و ترور حداقل ۵۰ مسلمان در مسجدی در نیوزیلند روی تصویر قرار دهید، حتما از خودتان بپرسید آیا توان دیدن این صحنه را دارم یا خیر؟ پلیس درصدد است تا این فیلم را از شبکه‌های اجتماعی حذف کند؛ فیلمی که یکی از مهاجمان آن را بر صفحه فیس‌بوک خود منتشر کرده است. او دوربینی روی تفنگ خود قرار داده و به سوی مسجد می‌رود؛ شلیک می‌کند، شلیک می‌کند و شلیک می‌کند. هرکسی که در گوشه‌ای نشسته یا مخفی شده پیدا می‌کند و صدای شلیک فقط لحظه‌ای قطع می‌شود که فشنگ اسلحه اول تمام می‌شود. دیدن این تصاویر می‌تواند شما را یاد تمام حملات تروریستی‌ای که تاکنون رخ داده بیندازد؛ مثل آن فرد داعشی که در حرم امام خمینی(ره)، اسلحه‌اش کار نکرد و جلو رفت یا تصاویری که از مجلس ایران در آن حمله منتشر شد.لحظاتی دهشت‌بار که واقعی‌شده یک بازی خشن کامپیوتری باشد. اتفاقی که حتی در این روزگار که چشم‌ها به خشونت عادت کرده‌اند، باز هم رعب‌انگیز است. مهاجم این حملات نظرات خود را بر ضد مهاجران در ۷۴ صفحه تدوین کرده و به‌جا گذاشته است. بسیاری از تحلیلگران رسانه‌ها را به‌خاطر نحوه پوشش این اتفاق مورد سؤال قرار داده‌اند.

کارشناسان این حمله را نتیجه ترویج رفتارهای اسلام‌هراسی رسانه‌ها دانسته‌اند؛ رفتارهایی که سبب شده تا نسبت به مهاجران و کسانی که دین و رنگ متفاوتی دارند با خشونت بیشتری رفتار شود. برخی کارشناسان رسانه این دغدغه را مطرح کرده‌اند که اگر این فرد مهاجم یک مسلمان یا یک مهاجر بود، نحوه پوشش این کشتار جمعی تفاوت‌های بسیاری داشت و کلیشه‌ها در نحوه انتشار آن مؤثر بود. واقعیت این است که رسانه‌ها دچار چالش جدیدی در عصر ابزار و گسترش رسانه‌های جمعی شده‌اند.آنها در برابر این پرسش قرار گرفته اند که چگونه از کلیشه‌های رایج این چندسال اخیر به‌خاطر اسلام‌هراسی، بپرهیزند.

نگاه

سودای مهاجرت

امید آسایش: پیش‌تر از مهاجرت گفتم و شهری که ساکنانش در آرزوی سفر به شهری دیگر می‌زیستند. این‌بار ابتدا با سفرکرده‌ها همراه می‌شوم؛ آنهایی که اکنون ساکن شهری دیگرند.

از تجربه‌شان پرسیدم. پاسخ بیشترشان جالب بود: می‌گفتند دغدغه رفتن یا ماندنمان در ایران اکنون به شکل برگشتن یا ماندنمان در اینجا درآمده. گویی این پرسش از مهاجرت سرنوشت محتوم ماست! عده‌ای راضی و عده‌ای ناراضی، اما بسیاری در یک موضوع اتفاق نظر داشتند، اینکه انتظارشان از مهاجرت با تجربه زیسته آنان پس از مهاجرت یکسان نبوده است. اینها همه شنیده‌های من از دانشجویان مهاجر بود. اینها را گفتم نه برای اینکه بگویم رفتن بد است، که البته در بسیاری مواقع می‌تواند خوب هم باشد، بلکه بگویم تا چه حد ممکن است آرمان ما از زندگی در جای دیگر غیرواقعی باشد. آرمانی که با تصور تحقق آن در جای دیگر، زندگی را در این شهر غیرممکن کرده‌ایم. آرمان به تنهایی و بدون امید به تحقق آن چون خیالی می‌شود که نه‌تنها سازنده نیست بلکه می‌تواند به انفعال بینجامد. آنچه می‌تواند منجر به تغییر و بهبود اوضاع شود البته آرمان همراه با امید است. آرمانی معطوف به آینده، نه در شهر دیگر بلکه در شهر خویش و امیدی که با فهم لحظه اکنون خود، درصدد تغییر آن برآید. اما امروز شاهدیم که بسیاری از ما آرمان خویش را نه در شهرمان بلکه در شهری دیگر جست‌وجو کرده و از آنجایی که این آرمان را در جای دیگر تحقق‌یافته تصور می‌کنیم، خالی از امیدی به تغییر، دل در گرو شهر دیگر نهاده و با خیال آن سر می‌کنیم.

این آرمانی‌سازی شهر دیگر اما ویژگی مهم دیگری نیز دارد و آن این است که دوگانه «آرمان‌شهر- پادآرمان‌شهر» را می‌سازد. تا جایی که در پاسخ به پرسش از چرایی مهاجرت، از بسیاری از افراد می‌شنیدم که «هر کجا بروم بهتر از ایران است». در این دوگانه «فرنگ» یا امروزی‌تر آن «خارج» -آنچه ما شهر دیگر نامیدیم- در جایگاه آرمان‌شهری در مقابل ایران در مقام «پادآرمان‌شهر» تصویر می‌شود. برای توضیح بیشتر باید بگویم امروزه انواع مختلفی از مهاجرت در جهان وجود دارد. عده‌ای با مهارت و دانش خود اقدام به مهاجرت می‌کنند، برخی با سرمایه‌گذاری، بعضی به بهانه‌های خانوادگی و در نهایت نیز افراد زیادی از طریق توسل به پناهندگی. نکته مهم اما در اینجا این است که این انواع مهاجرت با انگیزه‌ها و اهداف متفاوتی رخ می‌دهند. بارزترین این تفاوت‌ها، تفاوت میان مهاجرت نیروی کار ماهر است با پناهندگان. در اکثر موارد نیروی کار ماهر به دلیل کشش ناشی از فرصت‌های اقتصادی بهتر در کشور مقصد مهاجرت می‌کنند و پناهندگان به دلیل رانش ناشی از وضعی بدشان در کشور خود. به عبارت دیگر مهاجرت گروه نخست «کشش محور» است و مهاجرت گروه دوم «رانش‌محور». اما امروزه در ایران به نظر می رسد که تقریبا همه مهاجرت‌ها «رانش‌محور» شده‌اند؛ یعنی کارگران ماهر هم (که شامل دانشجویان نیز می‌شود) شبیه پناهندگان می‌کنند که پدیده‌ای نگران‌کننده است، چراکه فراهم‌کردن فرصت‌های اقتصادی هم دیگر این افراد را در کشور خود نگاه نخواهد داشت یا آنها را به آنجا باز نخواهد گرداند.

برای نمونه بسیاری از دانشجویانی که قصد ترک وطن داشتند، بیان می‌کردند که تحصیل هدف اصلی آنها نیست بلکه می‌خواهند به این بهانه از کشور خارج شده و در آنجا زندگی دیگری را از «صفر» بنا کنند. این خواست شروع‌کردن از صفر است که افشاگر رانش‌محوربودن تصمیم به مهاجرت بوده و وجه پادآرمان‌شهری تصویر وطن را برجسته می‌کند. بسیاری از ساکنان این شهر باور کرده‌اند که این شهر دیگر جای ماندن نیست، جای ساختن نیست، جای آرمان نیست و اساسا امیدی هم به بهبود وضعیت آن نیست.

در نهایت اما به نظر ساخت این شهر ممکن نخواهد شد جز با برهم‌زدن این دوگانه و مواجهه با هر آنچه در این شهر هست نه به مثابه چیزی که در جای دیگر هست و در اینجا نیست و باید می‌بود بلکه به مثابه آنچه هست و آنچه می‌تواند باشد.